

کارکردهای زیانبار سازمان جهانی تجارت

و چاره های آن

ب. کیوان

سازمان جهانی تجارت (OMC) پس از کنفرانس بی نتیجه اش در سیاتل همچنان همان عقیده به یک بازار جهانی لیبرالی را که به سرمایه گذاران امکان می دهد که هر وقت بخواهند در هر جا طبق شرایط شان سرمایه گذاری کنند، حفظ کرده است. موافقت های نشست مراکش هرگز مورد بررسی قرار نگرفته است. با چنین وضعیتی کنفرانس وزیران در دوحه (قطر) در نوامبر ۲۰۰۱ کار خود را در همان راستای پیشرفت در جهت سیاست چندجانبه آزاد سازی متمرکز کرد.

از این رو، انتقادهای هزاران سازمان سندیکایی، سازمان غیر دولتی و جنبش های شهروندی نه شنیده شد و نه با جدیت لازم تحلیل شده است. بر این اساس، اصل هایی که پایه منطق OMC را تشکیل می دهد، بطور جدی قابل انتقاد است.

اندیشه های نادرست تجارت جهانی

بنا بر منطق آزاد سازی جهانی همه فعالیت های بشری مبتنی بر پیش فرض هایی است که بطور خستگی ناپذیر از جانب بخش مهمی از قدرت های اقتصادی و سیاسی جهان تکرار شده است. البته، این پیش فرض ها در تحلیل بهمان اندازه، اندیشه های نادرست اند.

هواداران اندیشه واحد نولیبرالی، نخست بر تامل روی تز « امتیازهای قیاسی » مطلوب دیوید ریکاردو اقتصاددان قرن ۱۹ تکیه می کنند. طبق این تئوری، هر کشور علاقه دارد در تولید فرآورده های معینی تخصص یابد که با کمترین بهاء عرضه می شود. ریکاردو از ماهوت های انگلیس و شراب پورتو پرتغال مثال می آورد. هنگامی که تخصص در این تولید ها تأمین شود، مبادله آزاد به همه کشورهای امکان می دهد از فرآورده های یاد شده با کمترین قیمت به نفع ساکنان خود سود ببرند. پرتغالی ها می توانند از ماهوت های صادراتی انگلیس و انگلیسی ها از شراب پرتو پرتغالی بهره مند شوند.

برپایه این منطق بود که گات (موافقت عمومی در زمینه تعرفه های گمرکی و تجارت) پیدایش خود را در ۱۹۴۸ توجیه می کرد و به کشورهای عضو امکان داد تعرفه های گمرکی خود را در مورد کالاها از میانگین ۴۰-۵۰٪ تا میانگین ۴-۵٪ پایین آورند. البته، هرچند هیچکس مخالف با تجارت بین ملتها نیست و جنبش های اجتماعی و شهروندان نیز عقب نشینی به پشت مرزها را نمی ستایند، اما دست کم ضروری است درک کنیم که تجارت کنونی جهانی با تجارت بین ملتها تفاوت بسیار فاحشی دارد.

در واقع، همانطور که سازمان ملل متحد تأکید کرده است، یک سوم آنچه که آن را تجارت جهانی می نامند فقط نمایشگر مبادله ها بین شعبه های یک فراملی است و یا مثل رنو برزیل که محصول کارگاه مادر در فرانسه را وارد می کند، در شمار یک سوم دیگر تجارت جهانی مبادله ها بین فراملی ها قرار دارد. یک سوم باقیمانده به مبادله هایی اختصاص دارد که می توان آن را مبادله «بین ملت ها» تلقی کرد.

پس از تعریف آنچه که بعنوان بازیگران اصلی عمل می کنند، می توان بطور جدی به تحلیل روشنی رسید و برپایه طرح این سئوال دریافت که شرکت نیکه Nike به چه دلیل برای تولید جوراب هایش در آسیا بیش از اروپا شعبه دارد. دلیل آن استفاده از نیروی کار ارزان، سود جستن از کار کودکان و غیره است. این منطق که تئوری آزادسازی تجارت بین المللی را تشکیل می دهد به شرکت های فراملی امکان می دهد که از فقر جهان سود سرشار بدست آورند و حکومت ها را به «دمپینگ جهانی شده» یعنی به رقابت برای تنزل سوق دهند. در واقع، برخورداری کشورهای ثروتمند از این امتیازها همواره با نقض حقوق بشر، حقوق اجتماعی و تخریب حیرت انگیز

محیط زیست پیوند می یابد. از این رو، حقوق اساسی بمثابة ارزش هایی سطحی تلقی می شود و جنگ اقتصادی جهانی در جهت حذف آن تلاش می ورزد.

با اینهمه، هواداران اندیشه واحد نولیبرالی مدعی اند که تجارت دلخواه آنان برای همه تهیدستان خوب است. تز دولت های گروه ۸، پاسکال لامی کمیسر اروپایی در تجارت و نخست وزیر بلژیک گی فرهوف اشتادکه در نامه اش به «مخالفین جهانی شدن» مدعی است که «هر درصد گشایش اضافی اقتصادی یک کشور افزایش یک درصد درآمد سرانه آن را در پی دارد» از این قرار است.

اگر برای دست یافتن به نتیجه واقعی به رقم های کلی رجوع کنیم، درمی یابیم که در شمال مانند جنوب افزایش درآمد سرانه اغلب افزایش فقر بزرگی از توده های مردم را در پی داشته است. در واقع، رشد شتابان ثروت های ۱۰٪ ثروتمندترین افراد یک کشور در نخستین برخورد بسیار فریبنده است، اما در کنار خود سقوط بیرحمانه درآمدهای تهیدستان را بنمایش می گذارد. میانگینی که از ثروت ثروتمندترین افراد ارائه شده در حال افزایش است، اما در عوض فقیران همواره فقیرتر می شوند!

بعنوان مثال کشور مالی را در نظر بگیریم: ۷۲٪ جمعیت این کشور با درآمدی کمتر از یک دلار در روز در فقر کامل زندگی می کنند. ۹۰٪ این بی چیزان کارگران روستایی شاغل در پنبه کاری هستند که در پی اجرای برنامه های تعدیل ساختاری صندوق بین المللی پول و بانک جهانی (موسوم به زمینه های راهبردی مبارزه با فقر) از هر نوع فعالیت بازمانده اند. در برابر چنین داده هایی فقط می توان پرسید که گشایش در کارهای پنبه کاری در مالی بسود چه کسانی تمام شده است؟ بدیهی است که زحمتکشان مالی هیچ سهمی در این گشایش ندارند.

متأسفانه، این نمونه ها جنبه استثنایی ندارند، با اینهمه، بررسی های ناچیزی در زمینه تاثیر تجارت روی فقر انجام گرفته است. اما همین بررسی های محدود نشان می دهند که تهیدستان به هیچ وجه از آزادسازی تجارت سود نمی برند. اکثر سودهای بهره وری ناشی از سرمایه گذاری های خاص نصیب سهامداران فراملی می گردد. این سرمایه گذاری ها مبتنی بر «مسابقه بسوی صندوق» و «ترمش پذیری» جهانی شده است. اتحادیه اروپا از این جنبه واقعیت هیچ چیز کم ندارد. چون در کشورهای عضو اتحادیه طی ۲۳ سال سهم مزدبران در تولید ناخالص بین المللی ۷٪ تنزل کرده و در عوض سهم سودها در همان مدت ۷٪ افزایش یافته است. در واقع حرص و ولع دست یافتن به سودهای بهره وری در مقیاس جهانی تاریخ فاجعه باری است که زیر چشمان ما به رهبری «سازمان جهانی تجارت» و «ارگان تنظیم اختلاف ها» ی آن (ORD) در حال نگاشته شدن است.

با اینهمه، مبلغان آزادسازی همه جانبه همچنان از سازمان جهانی تجارت که مخالف جدی حمایت گرایی است، دفاع می کنند. به عقیده آنها آزادسازی همه جانبه به همه کشورهای عضو OMC امکان می دهد که روی پایه ای برابر فعالیت کنند. به گفته آنها چنین «رقابت سالم» به دستگاههای رقابتی تر امکان می دهد که خود را از حجم سرمایه گذاری ها برهاند و ثروت ها را با کمترین بها برای خوشبختی همه ایجاد کند.

در چینی نگرشی به جهان می توان نقص بسیار فاحشی را ملاحظه کرد. قرار دادن اقتصادهای نابرابر روی یک پایه ناگزیر موجب زیان جبران ناپذیری برای کشورهای فقیر می شود. مسابقه بین قویتران و ضعیف تران بطور منطقی به پیروزی قویتران منجر می گردد. چنانکه بعنوان نمونه ناوگان های اروپایی از مبادله گرایی آزاد برای تصاحب ماهی های ممتاز آفریقا سود می برند و برای ماهیگیران محلی فقط شکار ساردین های ریز کم بها باقی می ماند. و این بغایت شگفت انگیز است که چگونه نابرابری های شمال - جنوب که در عصر ریکادو ۱ به ۲ بود، بگفته سازمان ملل متحد امروز به ۱ به ۷۴ رسیده است.

البته، واقعیت های عملکرد OMC در زندگی واقعی هنوز خیلی بدتر است! در واقع، کشورهای در راه رشد بنا بر موافقت در زمینه کشاورزی به کاهش تعرفه های گمرکی و تنزل کمک های مالی به بخش کشاورزی شان دست زده اند. اما در مقابل، کشورهای ثروتمند شمال سدهای تعرفه ای و غیر تعرفه ای جدی برای محدود کردن واردات کشاورزی جنوب ایجاد کرده اند. بعلاوه، معافیت های موجود OMC به کشورهای ثروتمند امکان می دهد که از درآمدهای تولید کنندگان کشاورزی حمایت مستقیم بعمل آورند. در این مورد می

توان از رقم تقریباً ۳۵۰ میلیارد دلار در سال نام برد. از این رو، گوجه فرنگی ها و پیازهایی که توسط سنگالی ها تولید می شود در بازار محلی بسیار گرانتر از گوجه فرنگی ها و پیازهای صادراتی ایتالیا و اسپانیاست که از کمک های مالی در صادرات برخوردارند.

در راستای همان اندیشه «سازمان جهانی تجارت» با واداشتن همه کشورهای عضو به وارد کردن ۵٪ هر محصول، حتی اگر یک کشور در آن زمینه خودکفا باشد، به گشایش بازارها بروی صادرکنندگان عمده ... که تولیدکنندگان محلی نمی توانند با آن رقابت کنند، مجال می دهد. در اینجا باز این سؤال مطرح می گردد که با توجه به حمایت از قویتران در برابر ضعیف تران قرارها و قاعده های OMC بسود کیست؟

طرفه اینکه، هنگام نشست سران در سیاتل نیکه موره مدیر جدید OMC اعتراف کرد که او برخی انتقادات را می پذیرد، اما این انتقاد را قبول ندارد که OMC یک سازمان غیر دموکراتیک است. او تصریح می کند که مقررات درون OMC برپایه «یک کشور، یک رأی» است. البته او از لحاظ صوری حق دارد. اما مسئله این است که درون OMC هرگز رأی گیری بعمل نیامده است. مدیر این سازمان بر اساس «اصل مقدس وفاق» انتخاب می شود. این وفاق فاقد هر نوع مفهوم دموکراتیک است؛ زیرا مثلاً در حالی که بروندی یک کارشناس برای همه آژانس های سازمان ملل متحد دارد. ایالات متحده بیش از ۱۵۰ کارشناس در سازمان جهانی تجارت دارد.

فساد آفرینی های OMC

قانون ها و قاعده های OMC نتیجه های تباه کننده متعددی در پی دارد. نخست اینکه این مقررات حامی کشورهای ثروتمند در برابر کشورهای فقیرند و باعث نهادی شدن نابرابری های شمال - جنوب و عقب ماندگی سراسر سیاره می شوند. چنانکه سهم آفریقا در تجارت جهانی از ۵٪ به کمتر از ۲٪ در فاصله ۱۹۸۰ تا امروز پایین آمده است. این نشان می دهد که منطقه های ضعیف اقتصادی با پیوستن به بازار جهانی بیش از پیش پس می روند. این وضعیت بوضوح روی زندگی توده های مردم این کشورها تاثیر مخرب مستقیم دارد.

دیگر اینکه، مقررات سازمان جهانی تجارت که مانند دوره گات محدود به کالاها نیست، بلکه تمامی فعالیت های انسان را در قلمرو خود وارد می کند، این سازمان را به «کالایی شدن» جهان یعنی به منطقی سوق می دهد که طبق آن همه فعالیت های انسان باید طبق منطق کالایی اداره شوند. با اینهمه، علی رغم تز لیبرال نو، آموزش و پرورش، بهداشت، فرهنگ، کشاورزی، بذرها، آب و هوا و موجود زنده قلمروهایی نیستند که هدف نخست آن انباشت سود باشد. برعکس، اینها عامل های پایه ای هستند که برآوردن عمومی نیازهای اساسی بشر را ممکن می سازند. پس از این رو، آنها باید از عرصه OMC خارج باشند و همانطور که ریکاردو پترلا پیشنهاد کرد این «ثروت های انتقال ناپذیر بشریت» باید توسط «سازمان جهانی توسعه اجتماعی» اداره شوند.

سرانجام اینکه، واقعیت نشان می دهد که سازمان جهانی تجارت یگانه سازمان بین المللی مجهز به مقررات اجباری است که در آن حقوق تجاری بر بقیه حقوق برتری دارد. چنانکه ملاحظه می شود، طبق این منطق حقوق اجتماعی، محیط زیست و حقوق بشر بمثابة مانع های تجارت بحساب می آیند! علاوه بر اعلامیه جهانی حقوق بشر می توان از دیگر «مانع»ها چون پیمان بین المللی مربوط به حقوق اقتصادی، اجتماعی و فرهنگی، پیمان بین المللی مربوط به حقوق مدنی و سیاسی، موافقت های چند جانبه در زمینه محیط زیست، قراردادهای پایه ای سازمان بین المللی کار، قرار داد در زمینه حذف همه شکل های تبعیض نسبت به زنان و نیز قرارداد اروپایی حقوق بشر نام برد. نقض حقوق همگانی که هرروزه صورت می گیرد، امر نامستقیمی نیست. زیرا «سازمان جهانی تجارت» یگانه سازمان رسمی بین المللی است که خود را «رها از دکترین سازمان ملل متحد» تلقی می کند. با این سفسطه که «جاه طلبی های آن صرفاً تجاری است و بر این اساس، ملزم به رعایت حقوق بین المللی نیست». این منطق باید وارونه شود و تجارت بین المللی نیز باید تابع حقوق اساسی گردد.

حرکت به کدام سو؟

همانطور که ملاحظه شد، نمی توان دگرگونی اقتصادی سیاره را در یک کارپایه عظیم خلاصه کرد که حرص و آز عامل های اقتصادی را که روی مسابقه جهانی برای سودها متمرکز است، بر می انگیزد و این مسابقه را به هزینه حقوق اساسی و رفاه اکثریت شهروندان

جهان انجام می دهد. چنین منطقی فقط به ۲۰٪ جمعیت جهان که ۸۵٪ ثروت ها را در دست دارند و در بهره برداری افراطی از محیط زیست و «منابع» انسانی برای افزایش خستگی ناپذیر این نسبت تردید نمی کنند، سود می رساند.

بدیهی است که چنین توصیفی به معنی بازگشت به خویش و تنیدن در خود نیست! برعکس، هدف باید رعایت جهانی حقوق اساسی بر مبنای مدیریت دقیق و دموکراتیک جامعه جهانی در سطح سیاره و تأمین یکپارچگی همه باشد. این امر مستلزم آن است که ناهمسانی های موجود برپایه قاعده هایی که به برقراری تجارت عادلانه بین المللی منجر می گردد، از میان برخیزد (منظور معامله کردن است. نه معامله آزاد!).

بنابراین، مصاف اصلی در رابطه با «سازمان جهانی تجارت» عبارت از متوقف کردن جهانی شدن نیست، بلکه دگرگونی و دموکراتیزه کردن روند آن است.

در اینجا این سؤال مطرح می گردد که نتیجه های مشخص مکانیسم های فریبنده توسعه موسوم به مبادله آزاد که توسط گروه های بزرگ صنعتی و مالی با حمایت قدرت سیاسی و نهادهای عظیم بین المللی: «صندوق بین المللی پول» «بانک جهانی»، «سازمان همکاری اروپا» و غیره هدایت می شود، کدام است؟ کنفرانس ملل متحد در گزارش ۱۹۹۹ خود در باره تجارت و توسعه تأکید می کند: « قرن بیستم در فضای بحران پایان می یابد و ما بیش از پیش درباره درستی سمت گیری هایی که طی دهه های اخیر مورد ستایش بوده اند، به طرح پرسش نیاز داریم. دامنه فقر انسان در پایان قرن توهین به شایستگی انسان است. نسل آینده سزاوار چنین میراثی از جهانی شدن نیست».

خشم ها و شورش ها و بسیج های بین المللی جنبش های جدید اجتماعی روی این یقین تکیه می کنند که «دنیای دیگری ممکن است». تجارت و سرمایه گذاری ها باید بر حسب این خواست عمومی به توسعه یاری رسانند. بر این اساس ترقی سرگیجه آور علم ها و تکنیک ها، یا همگانی شدن کارایی تولید، مبادله ها، اطلاعات، ارتباط ها باید امکان های بی سابقه آزادی و رهایی را فراهم سازند و از این راه جهانی شدن اجتماعی و انسانی را تحقق بخشند. وانگهی افزایش مداوم ثروت جهانی می تواند به ارضای نیازهای اساسی همه ساکنان سیاره کمک کند و کاربرد و تضمین واقعی حقوق اساسی انسان را ممکن سازد. بهره های بهره وری و سودهای سیاره ای که در دست شرکت های فراملی متمرکز می شود، قادر است بطور اساسی زمان کار اجباری را تقلیل دهد و خلاقیت شهروندی را آزاد سازد.

علی رغم این خواست معقول و پذیرفتنی عمومی، مدل لیبرال نو یا به عبارت دقیق تر سرمایه داری معاصر بیش از پیش ناپایداری و فقر در یک قطب و تمرکز سودها و ثروت ها در قطب دیگر را به نمایش می گذارد. آزادی کامل گردش سرمایه ها، افزایش سرسام آور حجم داد و ستدهای سوداگرانه و فعالیت بی کیفی بهشت های مالیاتی، مالیات گریزی درآمد های مالی و توسعه درآمدهای پانسیون های خصوصی و گسترش وام عمومی باعث اوج بیکاری، ویرانی شرایط کار و تخریب سیستم حمایت های اجتماعی می شود. گی فرهوف اشتاد یکی از شخصیت های برجسته اروپا و نخست وزیر بلژیک در مقاله ای پیرامون «مخالفان جهانی شدن» خاطر نشان می سازد... در اروپای ثروتمند ۶۵ میلیون نفر از تقریباً ۳۸۰ میلیون جمعیت زیر خط فقر زندگی می کنند».

البته، در پس رقم های سرسام آور و بورس بازی ها و سوداگری های مالی و غارتگری های افراد اندک شمار در کشورهای پیشرفته سرمایه داری (در یک سوم جهان)، فاجعه های زیست محیطی، اجتماعی، اقتصادی و بشری، تخریب رابطه های اجتماعی، بهم خوردن تناسب نیروها و ضایع شدن منافع مختلف بنیادی که ناشی از قانون های طبیعی بازار نیست، وجود دارد. چنانکه ملاحظه می شود وسیله های مهم تولید و مبادله، ثروت اجتماعی و ثروت های مشترک در دست عده ناچیزی از گروه های اقتصادی و مالی متمرکز است. مارکس در عصر خود این تضاد اساسی همزاد شیوه تولید سرمایه داری را یادآور شده است. این تضاد اساسی همانا تضاد بین اجتماعی شدن روند تولید و تملک خصوصی وسیله های تولید و سود توسط اقلیتی از افراد و گروه هاست. این وضعیت خصلت پوچ و تحمل ناپذیر اقتصادی و اجتماعی سیستم را که از دیدگاه دموکراسی ناپذیرفتنی است، بنمایش می گذارد. سیستم با همه ویرانگری هایش بیاری قدرت سیاسی و تحمیل جهانی شدن نولیبرالی و حکومت های مدافع آن تقویت می شود.

برای خروج از این وضعیت باید به جهانی شدن چند قطبی پرداخت. این جهانی شدن مبتنی بر این تحلیل است که در عصر پیوستگی فزاینده متقابل کنونی، پیشرفت پایدار شمال نمی تواند بدون پیشرفت پایدار جنوب و بر عکس تحقق یابد. این جهانی شدن مستلزم ساختن مدل های توسعه بر پایه ثروت های طبیعی و فرهنگی ویژه است. در این صورت کشورهای فقیر بنوبه خود باید پایه های اقتصادی درونی شان را بقدر کافی محکم سازند تا بعد بتوانند بدون تحمل ضربه های مشهور «شوک های خارجی» گشایش به سوی مبادله های بین المللی را عملی سازند. در این خصوص ساختمان اروپا در آغاز نوسازی سرمشق خوبی است. این سیاست به اروپا امکان داد از بخش های حیاتی حمایت کند و به قدرت تجاری بین المللی تبدیل شود. بنابراین، آیا رواست بنام «اصل مقدس آزادسازی» از این «امتیاز» بسود کشورهای فقیر در گذریم. وانگهی، مگر ماده ۲۱ گات چنین حمایتی را از صفت های بالنده مجاز نمی دانست؟ متأسفانه تفسیر حقوق در «دستگاه تنظیم اختلاف ها» و «دادگاه تجاری سازمان جهانی تجارت» امری ذهنی بنظر می رسد.

بهررو، جهانی شدن چند قطبی عادلانه و «فراگیر» ایجاب می کند که در برابر معماری جهانی شدن کنونی که منطبق آن واداشتن پیرامون به تهیه ماده های اولیه و نیروی کار ارزان برای مرکز دارنده سرمایه ها و تکنولوژی هاست، گروه بندی های اقتصادی منطقه ای ایجاد گردد. تنها چنین توسعه تا اندازه ای خود مرکز پیدایش رابطه های جنوب - جنوب را که شرط لازم برای توسعه اقتصادی جهان سوم (بنا بر توسعه جهان) است، ممکن می سازد. این منطقه ها یکپارچه شده خواهد توانست خود را به نهادهای منطقه ای ک از قدرت تنظیم اقتصادی و اجتماعی برخوردار می گردد و درون سازمان ملل متحد اصلاح شده یا بهتر درون «سازمان جهانی توسعه اجتماعی» انجام وظیفه می کند، تبدیل نماید.

بدیهی است که این امر مستلزم دگرگون کردن بینش نو استعماری کنونی رابطه های بین المللی است که باید در مباله های بین المللی تنها میان شمال - جنوب، و کشورهای ثروتمند تبلور یابد که از سلاح ژئوپلیتیک وام خارجی جهان سوم برای برانگیختن ویژه کاری در زمینه صادرات ماده های اولیه استفاده می کنند. حمایت گرایی بسیار بالای جهان به مبادله های جنوب - جنوب مربوط است، و این واقعیت که هیچکس به این حالت واقعیت توجه ندارد، گویای بینشی از جهان است که کارشناسان جهان در آن زندگی می کنند. این امر به ناهمانی های مفرط می انجامد. در حالیکه اتحادیه اروپا ۹۰٪ تولید های خود را مصرف می کند، آفریقا ناچار است سه چهارم تولیدش را صادر کند.

بنابراین، باید قدرت های سازمان جهانی تجارت را به فرآورده های تجاری محدود کرد و آن را تابع «سازمان جهانی توسعه اجتماعی» در حال تشکیل یا سازمان های موجود سازمان ملل متحد («برنامه ملل متحد برای توسعه»، «کمیسیون ملل متحد در زمینه تجارت و توسعه» و «سازمان بین المللی کار و غیره») نمود. این امر مستلزم اصلاح عمیق سازمان ملل متحد و شورای امنیت آن است.

سخن آخر اینکه، نهادی شدن اقدام های نوآورانه در زمینه حقوق بین المللی بیش از نهادی شدن «دمپینگ جهانی» کنونی ضرورت دارد.